

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به منحصّ مجمل (۲)

مجمّل مفهومی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه چهل و هفتم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تقسيمات مخصّص

بحث در عامّ مخصّص به مجمل مفهومی بود. عرض شد که مخصّص ما از نظر اجمال، یا اجمال مصداقی دارد یا اجمال مفهومی. در بحث اجمال مصداقی که شبهه، شبهه مصداقیه است، در آنجا بحث می‌آید که آیا در شبهه مصداقیه تخصیصیه، تمسّک به عامّ می‌شود یا نمی‌شود؟ و اما اینکه مخصّص، اجمال مفهومی داشته باشد، اینجا محطّ بحث است و در اینجا مخصّص را تقسیم کرده‌اند به مخصّص متّصل و منفصل و هر کدام را به دوران امر بین اقلّ و اکثر و به دوران امر بین المحذورین و المتباینین تقسیم کرده‌اند.

بحث در افتراق یا عدم افتراق مخصّص

متّصل و منفصل

قبل از وارد شدن در این بحث، باید ببینیم که اصلاً بین مخصّص متّصل و منفصل فرقی هست یا

نه؟ این فرقی که بین مخصّص متّصل و منفصل گذاشته‌اند و فرموده‌اند که اگر مخصّص ما متّصل باشد بالنسبة به موارد اجمال در تخصیص، ظهوری برای عامّ منعقد نمی‌شود و اگر مخصّص ما منفصل باشد، عامّ بالنسبة به مورد اتّفاق و متیقّن، حجّیت و ظهور دارد، باید بینیم که آیا این فرق، تمام است یا تمام نیست.

عدم فرق عرفی بین مخصّص متّصل و منفصل

لا شكّ و لا شبهه اینکه هیچ‌گاه عرف، فرقی بین کلام واحد که دو جمله متعدّدۀ در آن مندمج شده است، با دو جمله متعدّدۀ در دو کلام واحد که متّصل به هم است نمی‌گذارد. من نمی‌دانم این آقایان این فرق را از کجا آورده‌اند؟! در عالم تخیل، این فرق را تراشیده‌اند؟! و لیت شعری اینکه اگر مولا بگوید: «أکرّم العلماء إلاّ الفسّاق منهم»، و اینکه بگوید: «أکرّم العلماء» و بلا فاصله بگوید: «و لا تُکرّم الفسّاق منهم»، بین این دو چه فرقی هست؟!!

چطور در صورت اولی که «أکرّم العلماء إلاّ

الْفُسَّاقِ مِنْهُمْ» است قائل به ظهور آن عامّ که **«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ»** است در غیر از فسّاق شدند اما در صورت ثانیه که مولا می گوید: **«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ»** و بلا فاصله - حتی یک ثانیه هم تأخیر نمی اندازد - می گوید: **«و لا تُكْرِمِ الْفُسَّاقِ مِنْهُمْ»**، در اینجا قائل به ظهور **«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ»** هم در موارد عدالت و هم در موارد فسق شده اند؟! این چه فرقی است؟! کدام عرف را شما سراغ دارید که بگوید: در صورت اولیٰ برای عامّ، ظهور منعقد نیست اما در صورت ثانیه منعقد است؟! این چه عرفی است؟! ما که فرقی بین اینها نمی بینیم.

اگر از این نقطه نظر است که جمله اولیٰ، یعنی **«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْفُسَّاقِ مِنْهُمْ»**، جمله واحد است و متکلم قبل از اینکه از جمله فارغ شود، برای کلمات آن جمله، ظهوری منعقد نمی شود و بعد از فراغ از ایراد آن جمله، برایش ظهور منعقد می شود؛ در این صورت باید ببینیم اصلاً شما به چه چیزی ظهور می گوید؟

من باب مثال وقتی که مولا می گوید: **«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْفُسَّاقِ مِنْهُمْ»**، مولای بیچاره این را برای

اختصار در کلمات گفته است و **إِلَّا** می گفت: «**أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ وَ لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ**». این به خاطر اختصار است و **إِلَّا** این مولا اگر زورش می رسید یا اگر داعی دیگری نداشت، همه را در یک جمله می آورد. علت اینکه استثناء می آورند این است که اختصار در جمله ایجاد کنند و بی خود حرف زیادی نزنند.

به عنوان مثال، به جای اینکه بگویند تمام ملائکه سجده کردند و از میان اینها شیطان سجده نکرد، به جای دو جمله یک **﴿إِلَّا﴾** می آورند. این **﴿إِلَّا﴾** کار یک جمله مستقل را می کند و **إِلَّا** کار دیگری انجام نمی دهد. **﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾**^۱.

بنابراین اینکه مولا باید دو جمله بگوید ولی یک جمله گفته است، به جهت اختصار است. اما نه اینکه به این لحاظ است که متکلم تا از جمله اولی فارق نشده ظهوری برای کلمات نیست. آن برای جمله اول است، آن را قبول داریم. ولی استثناء دو جمله

۱. سوره ص (۳۸) آیه های ۷۳ و ۷۴.

است در یک جمله، نه اینکه یک جمله است که دو شقّ دارد.

من باب مثال آیه ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ ٥٠ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۱ دو جمله است؛ در قوش هزار سال عمر کرد، پنجاه سال کمتر عمر کرد. در اینجا به جای اینکه دو جمله بگویند، یکی گفتند. یا در «جاءَ القَوْمُ إِلَّا زَيْدٌ»، به جای اینکه بگوییم: «جاءَ القَوْمُ و لم يَجِ زَيْدٌ»، آن «لم يَجِ» را انداختیم و به جایش یک «إِلَّا» آوردیم؛ این اختصار، آن را یک جمله نمی کند؛ دو جمله است.

بناءً علی هذا این فرق در ظهوری که بین مخصّص متّصل و منفصل قائل شده اند به لحاظ عدم انعقاد ظهور در استثنای متّصل و انعقاد ظهور در استثنای منفصل، در اینجا مطلب، خلاف می نماید. بر فرض که در صورت اولی [استثنای متّصل] ما قائل به عدم ظهور بشویم و در صورت ثانیه که استثنای منفصل باشد، قائل به ظهور بشویم. در اینجا همان ملاکی که موجب می شد در صورت اولی، ظهور منعقد نشود،

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴.

همان ملاک در صورت ثانیه، موجب عدم حجّیت ظهور می‌شود و دیگر فرقی هم نیست.

چرا ما می‌گفتیم در صورت اولیٰ اصلاً ظهوری منعقد نمی‌شود؟ به جهت اینکه جملهٔ ثانیه که «إِلَّا الْفُسَّاقُ مِنْهُمْ» است، به واسطهٔ مقام اثباتش کشف می‌کند از عدم ارادهٔ فسّاق از علماء در نفس مولا. یعنی این جملهٔ ثانیه «إِلَّا الْفُسَّاقُ مِنْهُمْ» می‌گوید که منظور و مراد مولا از «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ»، علمای غیر فاسق است. به همین ملاک ما در صورت ثانیه رفع ید از حجّیت ظهور می‌کنیم.

می‌گوییم که اگر این مولا می‌گفت: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» و بلا فاصله می‌گفت: «و لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ»، شما چه می‌گفتید؟ می‌گوییم که این «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ»، ظهور در عالم فاسق و غیر فاسق دارد ولی چون بلا فاصله گفته است: «و لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنْ الْعُلَمَاءِ»، این «و لَا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنْ الْعُلَمَاءِ»، آن ظهور «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءِ» در فاسق را از حجّیت می‌اندازد و می‌گوید که بر فرض هم، ظهور دارد برای خودش داشته باشد و می‌گوید از این

ظهور رفع ید کن. پس عالم در عالم غیر فاسق
منحصر می شود.

تلمیذ: گاهی اوقات انسان یک حرف می زند بعد تبذل رأی پیش می آید.

استاد: این بحث را دیروز بیان کردم و گفتم که
یک وقت صحبت در این است که تمام اینها به
کشف از ثبوت برمی گردد، یعنی در مقام ثبوت آیا
نظر مولا **أولاً** بلا **أول** بر عامّ به نحو عموم بوده است
و بعد بر حسب قرائن انصراف برای او پیدا می شود
یا نه؟

من باب مثال اول نظر مولا این است که - بعضی ها
همین را می گویند - آقا همه علماء، هر که عمّامه بر
سرش هست احترامش واجب است، **الطّالِحَاتُ لِلّهِ**
و الصّالِحُونَ لِي. بعد به او می گویند که آقا جان
این که نمی شود، **أولاً** پول نداریم که همه را **إکرم**
کنیم، وانگهی در میان مردم **إکرام** فاسق تبعات دارد،
اینها ضدّ انقلاب هستند. اگر اینها را **إکرام** کنی به تو
بد می گویند و... پس بهتر این است که فقط علمای
عادل را دعوت کنی؛ و خلاصه اینکه این چیزها را
می گویند و رأی مولا را می زنند. در اینجا ما می توانیم
بگوییم که **أولاً** بر حسب قرائن برای آن عامّ ظهوری

منعقد شد و بعد خاص، حجّیت آن ظهور را سلب و رفع می کند، این یک حرف.

دلالت اقوای مخصّص منفصل نسبت به متّصل

یک حرف هم این است که می گوئیم: نه، این مولا از اول هم منظورش همین علمای عادل بود ولی می خواهد تأکید کند، با دو جمله بیاورد تأکیداً.

من باب مثال اگر بگوید: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»؛ این خوب جا نمی افتد، پس اول می گوید: «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ»، بعد وقتی عبد خیال کرد [همه علماء منظور است] و قشنگ جا افتاد، می گوید: «وَلَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ».

نظر من در اینجا این است که این جمله بعدی اشدّ دلالة است بر رفع ظهور عامّ از جمله اولی که متّصلاً بگوید: «إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ». آنجا می گوئیم که این فلتات لسانش بوده است که «إِلَّا الْفُسَّاقَ» را گفته است. حالا اشتباه کرده است، به زبانش چرخیده است. ولی وقتی که به یک جمله مستقلّ بیاورد، این دیگر در این صورت بهتر است و این احتمالات را ندارد.

حالا از باب مزاح حکایتی را نقل کنیم؛ می‌گویند بعد از مادهٔ «قُل» باید «إِنَّ» بیاید، یک نفر، یک مادهٔ «قُل» پیدا کرد، دو سه صفحه بعدش یک «إِنَّ» گیر آورده بود و «إِنَّ» می‌خواند. به او گفتند: این «أَنَّ» است. می‌گفت: قبلش مادهٔ «قُل» است. گفتند: آخر این مادهٔ «قُل» برای سه صفحه قبل بوده است! گفت: بهتر؛ چون بعدیت بهتر صدق می‌کند! هرچه این «قُل» عقب‌تر برود، بعدیت بهتر صدق می‌کند! حالا اگر بعدش فوری باشد می‌گویند قریب المَخرج هستند.

حالا بنا بر رأی آقایان این استثنای منفصلی که در اینجا آمده است، آن حجّیتِ ظهور را می‌اندازد، حجّیتِ ظهور را هم که در اینجا بیندازد باز مثل صورتِ اولی می‌شود. پس فرقی نمی‌کند که ما قائل بشویم که آن «أَکْرِمَ الْعُلَمَاءِ»، از اول در عالمِ فاسق ظهور نداشت، یا اینکه بگوییم که «أَکْرِمَ الْعُلَمَاءِ» ظهور دارد ولی آن مخصّص منفصل، آن ظهور را از حجّیت می‌اندازد. نتیجه در هر دو یکی است. دیگر در اینجا تمسّک به عامّ در موارد شبهه نمی‌شود کرد. چون ما در اینجا قطعاً می‌دانیم منظور مولا از «أَکْرِمَ

الْعُلَمَاءَ»، علمای غیر فاسق است.

حالا قضیه‌ای که به ذهن ما می‌رسد و به واسطه آن دیگر ما صحبت را در اینجا تمام می‌کنیم و وارد اصل بحث می‌شویم، این است که ما بگوییم عرف بین استثنای متصل که «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ» باشد و بین «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» و بلافاصله گفتن «وَلَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» فرقی نمی‌بیند. اگر حالا دو ثانیه تأخیر هم افتاد، باز فرقی نمی‌بیند؛ یعنی اگر مولا گفت: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» بعد از دو ثانیه گفت: «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، آیا در اینجا فرقی هست یا نه؟ می‌گوییم که فرقی نیست. اگر گفت: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» پنج دقیقه بعدش فی مجلسٍ واحدةٍ گفت: «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»، باز در این صورت هم فرقی نیست، این در جمله اُولیٰ موجب عدم انعقاد ظهور می‌شود، حالا اگر بعد از نیم ساعت گفت، باز هم فرق نمی‌کند.

کنار هم قرار دادن تمام کلمات ائمه علیهم

السَّلَام

حالا ما در اینجا برای رفع قضیه و برای اختتام

قضیه می‌گوییم که تمام کلمات ائمه علیهم‌السلام اگر بعد از مقام عمل باشد که هیچ، اما اگر قبل از مقام عمل باشد و برای این مستثنی‌منه، مستثنای منفصلی و مخصّصی بیاورند، تمام اینها را ما باید در کنار هم و در قرین هم قرار بدهیم و در اینجا دیگر مسئله زمان و بُعد زمان نمی‌شود مطرح باشد. مثل مخصّص‌های منفصل آیات قرآنیّه می‌ماند که تمام اینها حکم انزال واحد و حکم نزول واحد را دارد که متکلم در مجلس واحد مستثنی‌های منفصل بیاورد.

مگر اینکه ما بگوییم که در اینجا از زمان عمل گذشته است که در آن موقع مسئله نسخ و... پیش می‌آید. اما اگر از زمان عمل نگذشته باشد که نسخ در ازمان مطرح باشد در این صورت ما باید بگوییم که این استثنا [ی منفصل] در اینجا مثل استثنای متصل می‌ماند و هیچ فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: اینها عملاً قائل به عدم فرق هستند. چون که اینها خودشان قائل به این هستند که تمسک به عامّ نمی‌شود کرد إلا بعد از فحص از مخصّص.

استاد: نه خیر، در اینجا نتایجی دارد که حالا خدمتان عرض می‌کنم. آن بحث فحص از مخصّص جای خودش. صحبت ما در این است که در شبهات مفهومیّه در غیر مورد متیقّن که مورد مشکوک است

در اینجا عمل به عامّ می شود و در اینجا ثمره داریم.

من باب مثال در مورد «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا

الْفُسَّاقِ»، اگر شما شک کنید که آیا به مُصِرِّ بر صغیره

هم اطلاق فسق می شود یا نمی شود، که مورد، مورد

مشکوک می شود، در اینجا شما به عامّ، که «أَكْرَمَ

الْعُلَمَاءِ» است می توانید تمسّک کنید، باید هم

تمسّک کنید. ولی اگر گفتید که در «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ

إِلَّا الْفُسَّاقِ»، چون این «إِلَّا» به «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ»

چسبیده است، در اینجا از اول، ظهور علماء را

بالنسبة به مُصِرِّ به صغیره می اندازد.

تلمیذ: یعنی در منفصل ایشان قائل به تمسّک به عامّ هستند؟^۱

استاد: بله.

تلمیذ: در اینجا مخصّص چه می شود؟

استاد: آن مخصّص فقط موارد متیقّنه را تخصیص

می زند، مثل مُصِرِّ بر کبیره را، اما مورد مشکوکه را

نمی تواند.

حکم عامّ مخصّص به مخصّص مجمل

مفهومی

این بحث راجع به مخصّص متّصل و منفصل بود،

^۱. كفاية الأصول، ص ۲۲۰.

حالا نظرات مرحوم آخوند و بقیه را به طور کلی در این باره می‌گوییم تا اینکه بینیم مسئله از چه قرار است. فعلاً کاری هم به بحث مخصّص متّصل و منفصل نداریم.

صحبت این است که در عامّی که مخصّص است به مخصّص مجمل مفهومی - حالا چه به مخصّص متّصل یا به مخصّص منفصل، ما همه را یک کاسه می‌کنیم - چه باید کرد؟ در اینجا این مخصّص ما یا مفهوماً مجمل است این اجمالش در دوران بین اقلّ و اکثر است یا در دوران بین متباینین است و به عبارت دیگر بین المحذورین است.

حکم مخصّص مجمل مفهومی در صورت

دوران امر بین اقلّ و اکثر

من باب مثال مولا می‌گوید: «أکرّم العلماء و

لا تُکرّم الفُسّاقَ مِنَ العلماء»، یا می‌گوید: «أکرّم

العلماءَ إِلَّا الفُسّاقَ مِنَ العلماء» - فرقی نمی‌کند -

در اینجا اگر ما شک کردیم که فسق فقط بر مرتکب

کبیره اطلاق می‌شود یا مُصرّ بر صغیره را هم

- همان‌طور که فرمودند - شامل می‌شود، شبهه،

شبهه مفهومی است. یا مثلاً آیا نجاست عصیر، با

غَلِيَان و اشتداد غَلِيَان، منعقد می شود یا اینکه به مجرد غَلِيَان، نجاست بر عصیر بار می شود. یک هم چنین شبهه‌ای هست دیگر که آیا به مجرد اینکه آب انگور را شما ریختید و این شروع به غل زدن کرد، به مجرد غل زدن این نجس می شود، یا اینکه **إِذَا غَلَا وَ اشْتَدَّ**، یعنی شروع به غلیان زیاد کرد و بالا و پایین رفت و در غلیان اشتداد پیدا کرد، آن موجب نجاست می شود؟

در اینجا امر در دوران بین اقل و اکثر است در نجاست عصیر؛ اقلش همان مورد اشتداد غلیان است و اکثرش، به مجرد غلیان را هم شامل می شود. در فسق، اقلش همان ارتکاب کبیره است و اکثرش، اصرار بر صغیره را هم شامل می شود. در این صورت چه باید کرد؟

به مقتضای قواعد، در اینجا این مسئله برمی گردد به یک علم اجمالی ما که آن علم اجمالی یک علم تفصیلی را و یک شک بدوی را دارد. به طور کلی در علم اجمالی هر جا که انحلالی پیدا شود به علم تفصیلی و شک بدوی، در این صورت آن شبهه

بدوی داخل در موارد مشکوکه می‌شود و در آنجا باید به مقتضای اصل عمل کرد.

در اینجا ما علم اجمالی داریم بر اینکه فسق، دائر مدار است بین ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره. در این صورت در موردی که متفقٌ علیه است - که همان مورد عدم اجمال مفهومیّه در مخصّص است که آن ارتکاب بر کبیره باشد - همان طوری که آن دلیل خاصّ ما ظهور دارد، آن ظهورش حجّیت دارد. چون ظهور بالنسبة به موارد، اختلاف پیدا می‌کند. ممکن است کلام واحد بر حسب مصادیقش، به ظهورات متفاوتة انشقاق و تفرّق پیدا کند؛ بالنسبة به یک مورد ظهور ندارد اما بالنسبة به مورد دیگر ظهور دارد و ظهورش هم حجّیت دارد.

در «و لا تُکرم الفسّاق منهم»، ما قطعاً می‌دانیم که بر مرتکب کبیره، اطلاق فسق می‌شود، حالاکه قطعاً می‌دانیم، این مقدار از ظهور مانع از انعقاد ظهور عامّ «أکرم العلماء» می‌شود، یا بنا بر قول آقایان مانع از حجّیت ظهور می‌شود. چه بگوییم انعقاد ظهور و چه بگوییم حجّیت ظهور فرقی نمی‌کند؛ بنابراین لا شکّ و لا شبهه اینکه ما در اینجا به وسیله فاسق

مرتکب کبیره، «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» را می‌توانیم تخصیص بزنییم. صحبت در اصرار بر صغیره می‌ماند. در اصرار بر صغیره این دلیل ما که «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ» است بالنسبة به اصرار بر صغیره، مجمل می‌شود.

اگر ما یک «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» در اینجا نداشتیم و فقط یک «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» داشتیم، حالا در حرمت اکرام فاسقی که آن فاسق فرض کنید که اصرار بر صغیره می‌کند، به مقتضای شبهه مفهومی ما باید چه کار کنیم؟ چه اصلی در اینجا داریم که به آن اصل مراجعه کنیم؟ آیا باید در اینجا، در شبهه مفهومی، تمسک به عام کنیم که «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» باشد یا در اینجا باید اصل دیگری را رعایت کنیم؟

... [در اینجا حکم]، احتیاط در اکرام به مُصَرِّبِ صغیره است. وقتی که در اینجا [حکم به] احتیاط شد و نباید در اینجا به مقتضای احتیاط، مُصَرِّبِ صغیره را إکرام کرد، این «و لا تُكْرِمَ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، در عام «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» هم تصرّف

می‌کند. به این نحو که نزاع و دعوا و اختلاف می‌اندازد بین خودش و «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ»، که به عموم خودش شامل فاسق مُصْرِّ بر صغیره می‌شود. از آن طرف خودش می‌گوید که مقتضای احتیاط این است که مُصْرِّ بر صغیره را شما اِکْرَام نکنید، از طرف دیگر دلیل «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» می‌گوید که به مقتضای احتیاط باید شما فاسق [مُصْرِّ بر] صغیره را اِکْرَام نکنید، این می‌شود دَوْران امر بین المحذورین.

پس در اینجا «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ»، بالنسبة به عالم غیر فاسق، ظهور دارد. ظهورش هم حجت است. بالنسبة به عالم فاسق مرتکب کبیره ظهور ندارد؛ اگر هم ظهور داشته باشد حجت نیست. می‌ماند کلام در مورد متنازع‌فیه و مورد اجتماع این عامین من وجه، که آن مورد عالمی است که نمی‌دانیم فاسق است یا نه، چون اصرار بر صغیره دارد.

که اگر داخل در آن [فاسق] نباشد به مقتضای «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ»، باید اِکْرَامش کرد و اگر به واسطه اصرار بر صغیره داخل در این فسق می‌شود که به مقتضای «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ»، نباید در اینجا اِکْرَام

کرد. بنابراین می‌گوییم که اگر ما شک کنیم در یک مورد که داخل در عامّ هست یا داخل در عامّ نیست، باید به مقتضای احتیاط در آن مورد عمل کرد. الآن در اینجا نزاع بین دو احتیاط واقع شده است. - توجه کنید، این را بیان نکرده‌اند! - احتیاط اول در «لا تُکْرِمُ الْفُسَّاقَ» است که به مقتضای احتیاط نباید إکرامش کرد، احتیاط دیگر إکرام این مورد است به مقتضای «أکْرِمِ الْعُلَمَاءَ»، و فرض هم بر این است که ما فرقی بین استثنای متّصل و منفصل نینداختیم، حالا این دو احتیاط با هم تعارض می‌کنند، پس در اینجا **فَتْخِيرَ** [حکم به تخیر می‌شود].

بنابراین در موردی که اجمال در تخصیص داریم و مخصّص ما مجمل است و این مجملش هم اجمال مفهومی دارد و در دوران بین اقلّ و اکثر است، در اینجا ما باید عمل به احتیاط کنیم. این عمل به احتیاط گاهی اوقات خودش موجب تعارض بین احتیاطین است؛ در آنجایی که عامّ اول ما وجوب است و عامّ دوم تحریم است، در اینجا **فَتْخِيرَ**.

حالا اگر عامّ اول ما إباحه باشد، فرض کنید که

من باب مثال شارع می گوید: من تو را مخیر می کنم بر خوردن همه این میوه‌هایی که در اینجا هست؛ «كُلْ»
كُلَّ فَاكِهَةٍ فِي هَذِهِ الدَّارِ». در اینجا «كُلْ» امر که نیست، اباحه است؛ این خوردن، مباح است. اگر بعد در اینجا ما شک کنیم مثلاً این عصیری که الآن روی چراغ است که آیا این با اشتداد نجس می شود یا با صرف غلیان هم نجس می شود، مقتضای احتیاط در اینجا اجتناب است. چون عامّ اول ما اباحه است، و جوب که دیگر نیست تا تعارض بین احتیاطین واقع بشود. این مورد، مورد دوران امر است بین اقلّ و اکثر.

حالا در مورد متباینین هم که مسئله روشن است و یک توضیح خیلی مختصری دارد که آن توضیح را به اضافه مطالبی که در این زمینه، مرحوم آخوند فرمودند مجتمعاً بعداً عرض می کنم.

اینکه فعلاً می بینید بیان مختصر است به خاطر این است که وضع و حال و کارهایی که پیش می آید بیش از این اقتضاء نمی کند اما بعداً إن شاء الله زیادتر می شود، شاید به همان سه ربع و بیشتر هم برسد.

تلمیذ: در مورد غلیان عصیر عنبی که فرمودید اینجا احتیاط، اجتناب است، اجمالش چگونه است؟

استاد: ممکن است بعضی دلیل‌ها گفته‌اند: «إِذَا

غَلَا» و بعضی گفته‌اند: «إِذَا غَلَا وَ اشْتَدَّ»، آن وقت

اگر اجمال در اینجا پیش بیاید باید احتیاط کرد.

تلمیذ: مورد احتیاط این است که اجتناب کنیم.

استاد: اجتناب کنیم از ابتدای غلیان.

تلمیذ: در اینجا آن عامی که دلالت بر اباحه کند چیست؟

استاد: در اینجا [دلیل عامی که دلالت بر اباحه

کند] فرض کنید «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ

أَنَّهُ حَرَامٌ»^۱ است. در این صورت مقتضای احتیاط

این است که ما به آن عام، عمل نکنیم و به این عمل

کنیم. ولی اگر امر بین وجوب و بین حرمت باشد

در این صورت دیگر **فَتَخَيَّرَ**؛ اینجا معذور است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۳:

«عَلَىٰ بَنِ إِبْرَاهِيمَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ هَارُونَ بْنِ مَسْلَمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدْقَةَ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ
حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»».